

پیشرفت علمی در قرون اولیه تهاجم اسلام چه ربطی به اسلام دارد؟

دریغ و درد که ایران من، ایران ما، مهد تمدن، سرزمین کورش و داریوش، سرزمین فریدون و کاوه در کام دیوان اسیر شد. در آن زمان که کاویها و کرپن ها همانند آخوندهای امروزی همه چیز را در انحصار خود داشتند.

حتی دعا برای خدایان از عهده آنها بر می آمد و قربانی مردم اگر توسط آنها انجام می شد از طرف خدایان پذیرفته می شد، مصلحی به پا خواست. مصلحی که هیچگاه ادعای پیامبری نکرد.

با رسوم جاهلیت آن زمان به مبارزه پرداخت و عالی ترین اصول اخلاقی را در سه جمله گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک بیان کرد. سرودهایی که در گاتاها وجود دارد عالی ترین مفاهیمی است که در 3 هزار سال و اندی پیش توسط مصلحی به نام زرتشت سروده شده است.

به وندیداد و یشتها که پر از خرافات و موهوماتی نظیر مزخرافات اسلامی است کاری ندارم. اما خدایی و بهشت و جهنمی که در گاتاها به تصویر کشیده شده است با آنچه در همه ادیان می بینیم تفاوت دارد. خدای گاتاها خدای قهار و جبار و ستمگر نیست. همانند خدای اسلام جسمیت هم ندارد و بر عرش ننشسته است.

بهشت گاتاها هم چیزی جز کسب فضایل نیک نیست. جهنم آن هم چیزی جز محروم ماندن از کسب فضایل نیست. امشاسپندان در گاتاها جبرنیل و مکانیل و عزرائیل نیستند. بلکه تنها سمبولی هستند که بشر به یاری تخیل می توانست درکی از خیر و شر داشته باشد.

اما همان دین زرتشت تحریف شده که در خدمت مغان ساسانی بود. همان دینی که چون اسلام خرافاتی نظیر پل چینوات داشت چه مغایرتی با کسب علم و دانش داشت که پیشرفت علمی در قرون اولیه تهاجم عربهای بدوی را به ماهیت اسلام نسبت می دهیم؟

آیا ایرانیان پیش از اسلام از علم بی بهره بودند؟

کتیبه هایی که در تخت جمشید به سه زبان آرامی، ایلامی و فارس باستان نوشته شده است بیانگر این هستند که ایرانیان به فن ترجمه آگاهی داشتند. در کاخ مرکزی تخت جمشید بر روی زمین دایره ای دیده می شود که این دایره درست در زیر سوراخ سقف قرار داشته است.

درست در موقع تحویل سال در نوروز و اولین روز پاییز خورشید به صورت عمودی از این روزنه به درون می تابید. این خود بیانگر این است که ایرانیان با علم نجوم آشنایی داشتند.

وقتی که در ناحیه درودزن در استان فارس می خواستند سدی بسازند با امکانات علمی و مهندسی امروزه سعی کردند بهترین جا را برای سد پیدا کنند. وقتی طبق اصول مهندسی امروزه محل سد را تعیین کردند با کمال شگفتی آثار سد داریوش کبیر را آنجا یافتند. از این رو آنجا را سد داریوش نامیدند. اما این کوردلان که با هر چه اصالت ایرانی دارد مخالفند نام آن سد را از سد داریوش به سد درود زن تغییر دادند.

کتیبه ای پیدا شده که در آن کتیبه داریوش کبیر به کارگزاران خود دستور می دهد که در مصر دانشگاه بسازند. اینها نمونه کوچکی از علم دوستی هخامنشیان است.

در زمان ساسانیان نیز ایرانیان از علم بی بهره نبودند. اردشیر بابک سفارش کرد که از چین و هند کتابهای علمی را به ایران آورده و ترجمه کنند. شاهپور اول نیز راه پدر را دنبال کرد. خسرو انوشیروان نیز این کتابها را جمع آوری و ویرایش کرد. در زمان همین پادشاه بود که برزویه طبیب به هندوستان رفت تا گیاهی برای عمر جاودانی بیابد.

اما پس از مایوس شدن از یافتن چنین گیاهی، کتاب پنجه تنتره را از سانسکریت به اضافه شرح حالی از خود به زبان پهلوی برگرداند. که بعد ها این کتاب توسط ابن مقفع به عربی برگردانده شد.

در زمان انوشیروان دانشگاه جندی شاپور مهمترین مرکز آموزشی بود. وقتی دانشگاه ادسا در سال ۴۸۹ تعطیل شد نسطوریانی که از آنجا به ایران پناهنده شدند باعث غنی تر شدن سطح علمی این دانشگاه شدند. انوشیروان بر این نسطوریان ارج گذاشت. زمانی که مدرسه افلاطونی آن در سال ۵۲۹ به فرمان جوسنتیان بسته شد، دانشجویان آتنی نیز به این دانشگاه آمدند.

در این زمان دانشگاه جندی شاپور یک مرکز علمی و آموزشی بود که دانشجویان ایرانی، یونانی، رومی، سریانی و هندی را در خود جای داده بود و آنها را تشویق می کرد که با هم تبادل اطلاعات کنند.

این دانشگاه دارای یک بیمارستان برای یادگیری علوم پزشکی بود و یک رصدخانه نیز داشت و همه آموزشها به زبان سریانی بود. تا اینکه شرق نزدیک از جمله ایران تحت تسلط اعراب درآمد. در سال ۶۶۱ میلادی پس از مرگ علی، دمشق به عنوان پایتخت پادشاهان اموی انتخاب شد.

پادشاهان اموی هر چند که تحت تأثیر شعر و هنر یونان قرار گرفتند اما با وجود نزدیکی به بیزانس هیچ علاقه ای به فراگیری علوم یونانیان نداشتند. عربهای این دوره توصیه های پیامبر را برتر از همه آنچه توسط سریانیها و یونانیها اراده می شد می دانستند. بنابراین علاقه ای به فراگیری علوم نداشتند.

در سال ۷۴۰ حکومت بنی امیه سرنگون شد و بنی عباسیان جای آنها را گرفتند. ایرانیانی که از ظلم بنی امیه به ستوه آمده بودند از عباسیان حمایت کردند. و زبان دولتی که در زمان امویان عربی بود همچنان در عهد عباسیان نیز عربی ماند. در زمان خلیفه دوم عباسی المنصور بود که خالد ابن برمک حاکم بین النهرین شد. بیشترین تأثیر ایرانیان در این دوره بود.

جابر ابن حیان در این دوره علم کیمیا گری را با ترکیبی از عرفان ایرانی و هندی درآمیخت. جابر ابن حیان در دربار عباسیان قرب و منزلتی یافته بود. اما پس از اینکه برمکیان در سال ۸۰۴ برافتادند، جابر ابن حیان هم از چشم دربار افتاد. المنصور در سال ۷۶۲ بغداد را پایتخت خود قرار داد و دو ستاره شناس ایرانی به نامهای نوبخت و ماشاالله را به دربار خود برد و همچنین علوم یونانیان را بدون واسطه سریانیها به عربی ترجمه کرد.

وقتی در سال ۷۶۵ در بستر بیماری افتاد از شخصی به اسم جرجیس که رئیس دانشگاه جندی شاپور بود خواست تا او را مداوا کند. در نتیجه نسطوریان پزشکان رسمی دربار شدند. از این پس کتابهای علمی یونانیان مخصوصاً در زمینه پزشکی مورد توجه عربها قرار گرفت و در بغداد تدریس می شد.

در حالیکه دمشق نسبت به بغداد به بیزانس نزدیک تر بود اما هرگز امویان (مسلمانان اولیه صدر اسلام) هیچ علاقه ای به فراگیری علوم یونانیان نداشتند. پس از المنصور هارون الرشید و مامون نیز به ترجمه کتب یونانیان علاقه نشان دادند. مامون تحت تأثیر جنبش آزادی خواهانه معتزله قرار گرفت و مرکز تحقیقاتی به نام بیت الحکمت در بغداد تاسیس کرد و آثار بیشتری از یونانیان را به عربی ترجمه کرد. در این دوره کتابهای نجومی نیز به عربی ترجمه شد. خوارزمی ریاضی یونان و هند را با هم درآمیخت و آنچه را امروزه به آن جبر می گوئیم ابداع کرد.

دانشمندان این دوره به دلیل اینکه زبان رسمی آن دوره عربی بود به عربی می نوشتند. از دانشمندان آن دوره می توان المسعودی، الفارابی، البیرونی، ابن رشد و غیره را نام برد. اکثر غریب به اتفاق این دانشمندان ایرانی بودند نه عرب. هیچگاه از شکم و زیر شکم فرا تر نرفته است. اگر براستی امام جعفر صادق دارای یک کلاس علمی ۴۰۰۰ نفره بود چرا امروزه هیچ اثری از گفتار علمی یا کتاب علمی امام جعفر صادق وجود ندارد؟ آثار ایرانیان به زبان عربی بود که این امر هیچ ربطی به اسلام ندارد.

این دانشمندان قبل از پرداختن به علوم پزشکی و نجوم باید به علوم الهی می پرداختند و اگر در آثار آنان کمترین نشانی از منافات با آموزه های اسلامی یافت می شد به سختی سرکوب می شدند. همانطور که زکریای رازی را با کوفتن کتابهایش بر سرش نابینا کردند. زکریای رازی کتابی نوشت که در آن کتاب وحی را بی عدالتی خوانده و همچنین معجزه را زیر سوال برده بود. اما همیچ آثاری از این دشت کتابهایش وجود ندارد. تنها با اشاره در کتابهای اشخاص دیگر است که به وجود آن کتابها پی می بریم.

آیا شخصی مثل ابو علی سینا که به او تهمت کفر زدند یا رازی دست پرورده اسلام هستند؟ به غیر از این است که ایرانیان بودند که باعث پیشرفت علمی در قرون اولیه اسلام شدند؟ اگر اسلام باعث رشد علمی شده بود چرا امویان هیچ پیشرفتی نکردند؟ چرا زمانی که ایرانیان وارد دربار عباسیان شدند این پیشرفت شروع شد؟ چرا عربها هنوز در زمینه های علمی عقب افتاده هستند؟ چرا اگر محمد واقعاً به علم بها می داد پس از اینکه به واسطه خدیجه به ثروتی کلان دست یافت به تحصیل علم پرداخت؟ سن 25 سالگی سن زیادی برای فراگیری دانش نبود(اگر به راستی بی سواد بود!!!!)

اگر علم در زمان عباسیان پیشرفت کرد تنها به واسطه ایرانیان بود نه ذات اسلام. وقتی ایرانیان با آن همه عظمت زیر دست عربهای بیابانگرد قرار گرفتند خواستند ثابت کنند که از عربها برتر هستند و چیزی از آنها کم ندارند که آنها را موالی بنامند. عربهای بیابانگرد چیزی از زندگی شهری و دیوانسالاری نمی دانستند.

حضور ایرانیان در دربار بود که باعث شد عربها با دیوانسالاری نیز آشنا شوند. پس کسانی که می کوشند پیشرفت های علمی قرون اولیه کشورهای اسلامی را به ذات اسلام نسبت بدهند با خود بگویند چرا این دانشمندان در میان عربها نبودند؟ چرا ذات

اسلام اکنون کاری برای عربها نمی کند؟ چرا مسلمانان با استفاده از کتاب قرآن به رازهای علمی پی نمی برند و خود را و قرآن را در پیش جهانیان رو سفید نمی کنند؟

مگر همین عمر خلیفه مسلمین نبود که دستور داد کتابخانه های ایرانیان را آتش بزنند و گفت قرآن حاوی همه علوم است و ما را کفایت می کند. مگر کتابخانه اسکندریه که کتابهایی به قطر قامت یک انسان داشت طعمه حریق این دانش ستیزان نشد؟ چه طور به خود اجازه می دهید پیشرفت علمی قرون اولیه را به اسلام نسبت دهید؟

پارمیس سعدی

منابع:

زرتشت مزدیسنا و حکومت: نوشته جلال الدین آشتیانی

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>